أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام بعد از بیان مطالبی كه به‌طور عموم و كلی، راجع به حركت انسان به سوی عالم تجرّد فرمودند و دیگر مطلب را تمام كردند.

 به نظر بنده مطالبی را كه حضرت تا اینجا، راجع به كیفیت امور شخصی و تربیت و تزكیه نفس و مسائل اجتماعی و مسائل خانوادگی با آن بیانی كه خدمت رفقا عرض شد كه البته بیان موجزی بود با این تفاصیلش در عین حال و ان‌شاءاللَه با یك بیان اوسع و توضیح بیشتر اگر توفیق الهی رفیق طریق گردد در نوشتجات و مكتوبات خواهد آمد با این كیفیت، به نظر بنده دیگر امام علیه السّلام جایی را باقی نگذاشتند و مسئله را تمام كردند و برای كسی كه بخواهد مسیر الی اللَه و طریق عبور از عالم كثرات به عالم تجرّد و عالم تقرّب و اطمینان را طی كند كفایت می‌كند. مگر اینكه كسی بخواهد پشت گوش بیندازد و غمض‌عین بكند و بخواهد از مطالب به یك نحوی ردّ بشود كه راجع به این مسئله یك صحبتی مقدمتاً برای ورود در عبارات دیگر دارم كه خدمت رفقا عرض خواهم كرد. و الا برای كسی كه بخواهد نسبت به راه و ارتباطش با افراد و كیفیت نگرشش به مسائل و تصحیح ذهنیت و تصحیح نفس و تصحیح آثار خود و خصائص نفسانی خود و صفات نفسانی خود بخواهد قدمی بردارد، حضرت نسبت به این مطلب دیگر جایی برای سؤال و پرسش باقی نگذاشتند.

 درعین‌حال «عنوان بصری» یك قدری بیشتر اصرار می‌كند، یك توضیح بیشتری راجع به كارهای شخصی می‌خواهد، یك نوع رهنمود عملی نسبت به امور روزمره و دستور تربیتی عملی می‌خواهد كه آنها را به كار ببندد. امام صادق علیه السّلام یك دستورات سازنده و محوری واقعاً محوری و به تعبیر خودشان وصیت من برای مریدین سلوك الی اللَه یعنی امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: هذه وصیتی؛ این وصیت من است. امام وصیت می‌كند می‌گوید وصیت من برای كسانی كه می‌خواهند راه خدا را بروند، این نُه مطلبی است كه ان‌شاءاللَه برای رفقا به خواست خدا توضیح خواهیم داد. یعنی این یك وصیت امام صادق علیه السّلام است كه انسان چطور در به كار بستن اینها بتواند آن مطالب كلیه گذشته و آن حقایق عالیه گذشته را در ذهن و در نفس خود تثبیت كند و ملكه كند و به مقام درآورد، آن را از حال به مقام، ارتقاء ببخشد.

 لذا به امام صادق علیه‌السّلام عرض می‌كند: اوصنی؛ یك توصیه‌ای به من بكنید راجع به این مطالبی را كه بیان كردید، علاوه بر آنها یك توصیه‌ای بكنید، یك مطلب دیگری اگر به ذهن می‌رسد كه جا افتاده مثلًا، بفرمایید. حالا ما بخواهیم به این كیفیت می‌گوییم خدا رحمت كند، واقعاً ما چه بزرگانی داشتیم كه وقتی یاد آنها و خطور آنها برای انسان حاصل می‌شود اصلًا یك ابتهاج درونی برای انسان پیش می‌آید.

 مرحوم آسید احمد كربلایی از علماء و فقهای بزرگ و عالی‌مقام و عُرفای نمره یك اسلام، نمره یك،

 یكی مرحوم آسید احمد كربلایی بود. من از این حُریت آسید احمد خیلی خوشم می‌آید، آن‌قدر آدم حُری بود، آزاد بود. در صحبت‌هایش هم این قضیه كاملًا به چشم می‌خورد، به نظر می‌آمد. مرحوم آخوند ملاحسین‌قلی استادش بود بسیار اهل رعایت. ولی مرحوم آقا سید احمد یك مقداری حُرّ بود، در صحبت كردن، در پاسخ دادن، در جواب دادن، بعضی وقت‌ها هم باید این‌جور بود، گاهی اوقات البته. خیلی با تعارف انسان مطلب را بگذراند مثل این است كه طرف نمی‌فهمد. خوب حالی‌اش نمی‌شود. یك كسی از ارادتمندان ایشان كه خود او هم از علماء بود و در یكی از شهرستان‌ها، برای ایشان یك نامه‌ای می‌نوشته و طلب دستور و برنامه سلوكی می‌كرده و ایشان توضیحاتی می‌دادند، ظاهراً دو سه‌تا نامه هم نوشته‌اند.

 مرحوم آسید احمد نیازی به این حرف‌ها ندارند، آنها از طرز نامه می‌فهمند كه طرف «تو نامه نانوشته خوانی» احتیاجی به خواندن و اینها ندارد. اولیای خدا به قول مرحوم آقا به من می‌فرمودند: بین اولیای خدا و بین شاگرد یك خط مثلث حاكم است، یك گوشه‌ای این خط مثلث استاد و ولی خدا است، در رأس آن خط مثلث خدا قرار دارد و در زاویه دیگر هم آن شاگرد قرار دارد. هر خطوری كه كند از این خط به استاد منتقل خواهد شد و هر كاری آنجام بدهد این زاویه را طی خواهد كرد و به قلب استاد خواهد رسید. لذا آنها احتیاجی به خواندن نامه ندارند. بارها ایشان می‌فرمودند چه كسی می‌خواهد مطلب را از من مخفی كند. به یكی می‌فرمودند تو در ارتباط با خودت برو تصمیم بگیر، و الّا در شرق عالم باشی من در غرب عالم، برای من فرق نمی‌كند، حالا خودت برو ببین كجا باید زندگی كنی، كجا به صلاحت است، كجا می‌توانی دوام بیاوری، كجا برای تو اصلح است. از نظر من فرق نمی‌كند در همسایگی من باشی یا در كره ماه باشی. عبارت ایشان بود در كره ماه باشی یا در بغل ما باشی تفاوتی ندارد. چون ارتباط، ارتباط ملكوت است نه ارتباط مُلك، و ملكوت هم كه مكان برنمی دارد و از حیطه مكان و زمان خارج است.

 یك دفعه یادم هست در كربلا بودیم در همان سفری كه من حدود هفده سالم بود، برگشته بودیم از مكه معظمه و حج، به اتّفاق مرحوم والد و اخوی بزرگ‌تر، در خدمت آقای حدّاد. یكی از دوستان و ارادتمندان آقای حدّاد نامه‌ای برای ایشان می‌فرستد و طلب دستگیری می‌كند. ایشان هم نامه را همان‌طور كه دربسته بود گذاشته بودند آن بالا. ما به نجف مشرف شده بودیم و سه چهار روز هم در نجف بودیم. وقتی‌كه به كربلا مراجعت كردیم مرحوم آقای حدّاد به مرحوم والد فرمودند یك نامه‌ای فلان كس فرستاده این نامه را شما باز كنید بخوانید ببینید چیست. ایشان نامه را باز كردند و خواندند، تعبیر ایشان این بود: مجاز است، مجاز است آقا. حالا آن نامه نامه‌ای بود وقتی‌كه من بعد از فوت مرحوم والد كه در یك جلسه‌ای با آن شخص برخورد كردم آن شخص همان نویسنده نامه كه الان هم در قید حیات است و از بستگان است، اطلاع نداشت كه من خبر دارم از محتوای این نامه البته ما هم خبر نداشتیم فقط همین عبارت مرحوم آقا را شنیدیم كه گفتند كه مجاز گفته آقا، مجاز ایشان داشت از این نامه‌ای كه برای مرحوم آقای حدّاد فرستاده بود توضیح می‌داد كه‌

 بله، ما در همان سنوات ما یك نامه دستگیری برای ایشان نوشتیم و یك همچنین مطالبی را نوشتیم و چقدر ایشان عنایت فرمودند و لطف كردند و چه كردند. حالا من به ایشان نگفتم این نامه‌ات را، آقای حدّاد دادند به پدر ما و این نامه را خواند. آخرش گفتند سر تا پاش یك غاز هم قیمت ندارد! مجاز نوشته، ساكت بودیم و می‌خندیدیم و تبسّم می‌كردیم، مثل خیلی اوقات دیگر.

 حالا در آن نامه چی نوشته بود؟ دستگیری كنید، فلان كنید، چكار كنید، اینها می‌دانند. آنها نیازی به نوشتن ندارند. حالا آن نامه را اگر به یك عالمی نشان بدهید می‌بینید این دارد سرش را می‌زند، سرش را هم می‌بُرد، خودش را هم جلوی تو قربانی می‌كند. ولی خیلی فرق است. لذا می‌گویند كه باید به دنبال هر كسی نرفت. همین نامه‌ها بود كه چه مسائلی را بوجود آورد در اسلام، همین نامه‌ها بود كه چه اختلاف‌هایی را در اسلام بوجود آورد، همین دروغ‌ها بود. بنده خدا تقصیری هم ندارد، نمی‌داند می‌گوید فدایت بشوم قربانت بگردم هر چه بفرمایید، امر حضرت عالی مطاع است. این بادمجان دورقابچین‌های سلاطین را دیدید؟ پادشاه‌ها و چه حرف‌ها، چه مسائل، چه چیزها. حالا دو زار هم برایش ارزش قائل نیستند.

 ولی ولی خدا تا نگاه به بسم اللَه‌اش می‌كند می‌فهمد كلك است نه اینكه بخواند. بسم اللَه كه از روی حقیقت نوشته شده یك تَلألؤ دارد، آن بسم اللَه كه با حُقه‌بازی نوشته شده است یك ظلمت دارد. هر دو بسم اللَه، هر دو را هم نمی‌شود دست زد، عجیب اینجاست. آن بسم اللَه كه از روی حقیقت است یك نور دارد، آن شخصی كه با این نور سنخیت دارد می‌فهمد. اگر به من نشان بدهند نه، بسم اللَه آن، ممكن است قشنگ‌تر هم باشد خطش قشنگ‌تر باشد ولی نور ندارد.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: این قرآن‌ها را با تیر بزنید چون این قرآن‌ها دیگر نور ندارند. همین قرآنی كه اگر شما ببینید یك كاغذش افتاده روی زمین واجب است كه بردارید و ببوسید و سر جایش بگذارید یا در نهر آب بیندازید. همین قرآن وقتی در مقابل علی قرار می‌گیرد باید با تیر زد و سوراخ سوراخش كرد و نابودش كرد؛ چون این قرآن، قرآنِ باطل است. این دیگر فقط شده جوهر، شده مركب، فقط شده چاپ، فقط شده كاغذ، فقط شده پوست چرم و اینها، دیگر قرآن نیست. آن قرآنی نور دارد كه از دهان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دربیاید، آن قرآنی نور دارد كه از دهان امام حسن علیه السّلام دربیاید، آن قرآنی نور دارد كه از دهان امام حسین علیه السّلام دربیاید و الّا در روز عاشورا آن كسانی كه به جنگ پسر پیغمبر آمدند آنها هم قرآن می‌خواندند، می‌خواندند. ولی آن قرآن، قرآن یزید بود، نه قرآنی كه بر پیغمبر نازل شده بود، آن قرآن بر یزید نازل شده بود، آن قرآن، قرآنی بود كه بر عمر سعد نازل شده بود.

 این مطالبی كه می‌گویم دقیق است‌ها، بزنگاه مسایل در این نكات قرار دارد، دیگر خیلی از مطالب ناگفته می‌گذریم رفقا روی آن فكر می‌كنند.

 آن قرآن بر عمر سعد نازل شده نه بر مردم، آن قرآن بر یزید، آن قرآن بر ابن زیاد، آن قرآن بر ابوبكر، بر عمر، بر عثمان، بر عبدالملك مروان، بر مأمون، بر هارون، اینها قرآن‌شان همه یكی است. قرآن اهل بیت آن‌

 قرآنی است كه انسان را به ولایت دعوت كند نه از ولایت دور كند. پشیزی ارزش ندارد، پشیزی فایده ندارد. آن قرآنی كه انسان را به امیرالمؤمنین علیه السّلام نزدیك كند آن قرآن قرآنی است كه نور دارد، بسم اللَه‌اش نور دارد، الحمداش نور دارد، سوره بقره‌اش نور دارد، تمام اینها نور دارد و این انوار ساطعه از این آیات می‌آید و قلب را به همان مبدأیی حركت می‌دهد كه قرآن از آنجا آمده، این می‌گیرد به آنجا می‌كشاند.

 آن قرآنی كه بر عمر و ابوبكر نازل شده خوانده می‌شود و افراد وقتی‌كه این قرآن را می‌شنوند به ابوبكر و عمر گرایش پیدا می‌كنند. الان بروید ببینید، قرآن می‌خوانند ولی قلب چون به سمت ابوبكر و عمر است دل می‌رود به آن سمت. یك آیه است، خیلی عجیب است‌ها! یك آیه دو كار مختلف را انجام می‌دهد یكی‌اش انسان را می‌برد به سمت نور، و یكی می‌برد به سمت ظلمت، یكی می‌برد به سمت ولایت، یكی می‌برد به سمت كثرت، یكی می‌برد به عالم بهاء و بهجت یكی به عالم ظلمات. یك جمله، یك سوره. اینجاست كه انسان باید وقتی‌كه قرآن می‌خواند متوجه این باشد كه خدایا این قرآن را آن‌طور كه ولیت امام عصر عجل اللَه فرجه كه متولی این قرآن و نازل كننده این معانی از عالم مبدأ و عالم وحدت به عالم كثرت است ما را به همان طریق و به همان سمت حركت بدهد. آن‌وقت می‌بینید حركت داد، آن‌وقت می‌بینید یك معانی به نظرت رسیده كه قبلًا نرسیده، این قرآنی كه دارید می‌خوانید یك معانی دیگری می‌آید، از كجا دارد می‌آید؟ از قلب امام زمان علیه السّلام می‌آید. وقتی انسان خود را می‌سپرد به ولایت، ولایت آن‌طور كه همین معانی البته برحسب استعدادات و ظروف و مراتب وجودی و سعه وجودی هر كس به همان كیفیت می‌آید و حركت می‌دهد و معانی را به ذهن می‌سپرد. وقتی‌كه معانی آمد فوری باید بگیریدش، نگذارید برود. این معنا بنظر آمد بروید دنبالش كه حالا راجع به این قضیه هم صحبت خواهم كرد.

 این نامه می‌شود نامه مجاز، طلب دستگیری شده ولی مجاز است. عبارت دیگر ایشان این بود كه: با شوخی نامه نوشته شده؛ یعنی حقیقت در آن نیست، خواست در آن نیست، طلب در آن نیست. عنایت بفرمایید دست ما را هم بگیرید، لطف بفرمایید ... آن هم می‌گوید: چشم بنشین، باشد صبر كنید، بنده یك وقتی استخاره بگیرم ببینم خوب می‌آید یا نه. دست شما را بگیرم، عنایت بفرمایید، لطف بفرمایید ما را تنها نگذارید، آن هم می‌گوید: چشم ما هم تنهایت نمی‌گذاریم!

 نظیر یك همچنین نامه‌ای را یكی از شاگردان مرحوم آسید احمد كربلایی نوشته بود برای ایشان و در آخر نوشته بود راجع به فلان مسئله هم اگر توضیح بدهید كه مطالب دیگر دسته‌بندی و تمام بشود و دیگر در طبقات خودش قرار بگیرد! به قول شماها در همان فایل‌های خودش قرار بگیرد این خیلی جای خودش را پیدا می‌كند. مرحوم آسید هم وقتی‌كه این نامه را مطالعه كردند یك جوابی نوشتند و در آخر یك عبارتی دارند از آن عبارت‌ها! گفتند كه البته عین عبارت در ذهنم نیست ولی مضمونش این است بنده نمی‌دانم بر حماقت خود این‌قدر تأسف بخورم یا بر ذكاوت و تیزی و تیزهوشی شما كه بنده را آنچنان خَر یافتید كه‌

 خواستید با تتمیم مطالب مطرح شده دیگر جای خالی نماند و همه در جای خودش قرار بگیرد. جان من! این مطالب با گفتن درست نمی‌شود، پس در این پندار بمانید، در این پندار بمانید كه حالا ما بنشینیم و برای شما نامه بدهیم و مطالب را یكی یكی دسته‌بندی برای شما در جای خود بیان كنیم تا اینكه یك چیز شسته، رُفته، خوب، قشنگ آماده ... نه آقاجان ما وقت این كارها را نداریم شما در این پندار بمانید، بهتر است كه شما به همان دسته‌بندی كردن مطالب بپردازید تا به عمل كردن مسائل!

 این عبارتی كه الان «عنوان» دارد مطرح می‌كند به امام علیه السّلام، عرض می‌كند كه: اوصنی یابن رسول اللَه؛ به من وصیتی كنید. یعنی یك وصیت عملی. ما از یك دیدگاه كه تذكری است نسبت به مسئله، ما مسئله را بررسی می‌كنیم و بعد به مطلب خود «عنوان» می‌پردازیم. باز هم خدا خیرش بده كه آمد به امام صادق علیه‌السّلام عرض كرد اوصنی تا اینكه این مطالب به ما برسد. و بسیار مطالب عجیبی است كه ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد.

 ولی یك مطلبی كه باید در اینجا قبل از وارد شدن در مطلب خدمت رفقا عرض كنم این است كه: ما تصورمان این است كه حقایق و مسائلی كه گفته می‌شود دو جنبه دارد:

 یك مسئله‌اش جنبه عمومی است و به‌طور كلّی است و آن مطالبی است كه در سطح عموم و جماعت مطرح می‌شود و مخاطبینش، مخاطبین زیادی هستند و در یك گسترشی قرار دارد، اینها در یك جایگاه قرار دارد. یك مطالب دیگری هم هست كه آن مطالب خاص است. به هر كسی گفته نمی شود و به هر شخصی آن مطالب مطرح نمی‌شود، دارای یك خصوصیاتی است كه باید به طور خصوصی و به طور مشخص به هر شخصی آن مطالب گفته بشود.

 مطلب این‌طور نیست. مسائلی را كه بزرگان فرمودند و ما هم به مُتابعت از آنها و با استخراج همان مطالب. ما كه از پیش خودمان چیزی نداریم، اینكه می‌گویم پیش خودمان چیزی نداریم شكسته نفسی و یا تواضع نیست، چون بنده اهل تواضع نیستم. شما هم از من همین را می‌خواهید كه آنچه را ما در طول مدت معاشرت و مصاحبت با بزرگان به دست آوردیم آن را در اختیار رفقا قرار بدهیم، از خودمان كم و زیاد نكنیم. ان‌شاءاللَه كه در ادای این امانت خداوند ما را توفیق بدهد و ما دست به تركیب مطالب نزنیم و از خود مطالب را كم و زیاد نكنیم و به نفع خود و موقعیت و شخصیت و شئون خودمان در آنها دستبرد آنجام ندهیم. آنچه را كه مورد خواست شما هست و مسئله شما هست همین است. شما كه اینجا آمده‌اید برای همین آمدید، برای همین نكته آمدید، برای همین مسئله آمدید كه مسائل و مطالبی را كه بزرگان فرمودند. بعضی از آنها در كتاب‌ها هست خودتان مطالعه می‌كنید، در صحبت‌ها هست می‌شنوید و بعضی از آنها حتی احتیاج به توضیح دارد آنچه كه در كتاب‌ها هست یا در صحبت‌ها مطلب ناگفته‌ای هست یا ممكن است مطلب دیگری باشد كه در آن موقع صلاح بر افشایش نبوده و حالا من مانعی نمی‌بینم در مطرح كردن آن و خدمت رفقا عرض می‌كنم.

 علی‌كل‌حال مبنا و محور مطالب بر این اساس است. مسائلی كه گفته می‌شود و مسائلی كه خدمت رفقا

 و دوستان مطرح می‌شود، باید بدانند كه چیز دیگری ماورای این نیست. البته مسائلی هست كه اینها از اسرار و رموز است، خیلی از اینها را خود ما هم نمی‌دانیم و اینها یك مطالبی است، یك معانی است كه بر قلب فرد به واسطه اتّصال و تقرّبش به عالم تجرّد و عبورش از كثرات افاضه می‌شود و احتمال دارد كه اینها از اسرار باشد و فهم این مطالب مختص خود اوست، جایز نیست كه این مطالب را به سایر افراد تسرّی بدهد و طرح بعضی از این مطالب حتی ممكن است كه موجب انحراف در مسیر یك فرد بشود و ممكن است تشتّت فكر و تردید در بعضی از مسائل اعتقادی یك فرد به وجود بیاورد. لذا فرمودند افشای سرّ حرام است، افشای مطالبی را كه به انسان می‌رسد حرام است.

 من یك وقتی در خدمت مرحوم آقا بودم. استاد ایشان مرحوم آقای حدّاد از دنیا رفته بودند و به رحمت خدا رفته بودند، یكی از دوستان ایشان كه صاحب بعضی از این مسائل بود، از یكی از شهرستان‌ها به ایشان تلفن كرده بودند می‌خواست تسلیت بگوید. در ضمن تسلیت من نمی‌دانم چه بود ولی یك مرتبه دیدم ایشان متغیر شدند و خیلی با لحن تند گفتند آقا اینجا كه جای این حرف‌ها نیست كه دارید می‌زنید ما كُلُّ ما یعلم ان یقال؛ هر چیزی را كه انسان می‌داند نباید بگوید. حالا لابد بعضی مطالبی داشت و می‌خواست بگوید كه ایشان یك مرتبه قطع كردند و گفتند اینجا جای این مسایل نیست، سِر را كه نمی‌شود در تلفن گفت، سِر را نمی‌شود انسان جلوی جمع بگوید، سرّ را كه نمی‌شود انسان در موقعیتی بگوید كه احتمال افشای او برود. لذا بزرگان نسبت به این مسئله خیلی تأمل داشتند و دقت داشتند.

 اما اینكه مطالبی كه مطرح می‌شود، این مطالب، اینها یك مسائل دیگری هم هست. مثلًا یك وقت یك كسی از شاگردان مرحوم آقای حدّاد نسبت به مطالبی را كه مرحوم آقا در روح مجرد، بعضی‌هایش را البته راجع به مطالبی كه آقای حدّاد می‌فرمودند بیان كردند؛ یكی قضیه آن مُهر بود، قضیه آن كیفیت اتحاد وجود در مظاهر مختلف با آن اصل كه ایشان ذكر كردند كه اگر آن ماهیت را، صورت را بردارید، آن حقیقت واحد می‌ماند.[[1]](#footnote-1) این مطالب هست لابد رفقا هم دیده‌اند ایشان به بنده ایراد داشت كه مثلًا پدر شما كه این مطالب را در اینجا مطرح كردند آیا نظر آقای حدّاد هم بر این قضیه بوده یا نبوده؟ چون دأب و دَیدن ایشان بر كتمان سِرّ بوده و این مطالب اسرار است. من به ایشان عرض كردم كه این مطالبی را كه ایشان در اینجا گفتند اینها جز اسرار نیست گرچه دركش برای خیلی‌ها مشكل است. این مطالب، مطالب تخصصی است پاسخش را با دوتا جمله فلسفی هم می‌شود داد. آنچه را كه اسرار است، خاطر شما جمع، آقای حدّاد آن را نه به شما گفتند نه به من آن را به پدر ما گفتند. آن را هم كه ایشان نوشتند جز اسرار است حالا شما نمی‌فهمید توضیح بده، درس بخوان، چه بكن، كار بكن تا اینكه تا حدودی متوجّه بشوی این قضیه را، نه این جز اسرار نیست. من الان برای‌

 شما با دو سه‌تا جمله توضیح می‌دهم شاید تا حدودی متوجه بشوی و دیگر چیزی نگفت بنده خدا.

 آن مطالبی كه بین مرحوم آقا و آقای حدّاد گذشته و جز مطالبی بود آنها اسراری بوده كه ما اطلاع نداریم. من نمی‌دانم این مسئله را خدمت رفقا عرض كرده‌ام یا نه وقتی‌كه از حج برگشتیم و مشرف شدیم به كربلا، شب كه ما با اخوی بزرگترمان و با مرحوم آقا می‌خوابیدیم، آقای حدّاد می‌رفتند در یك اتاقی كه دوتا پله بالاتر بود آنجا استراحت می‌كردند. یكی دو ساعت می‌گذشت ما می‌دیدیم، كه اینها آمدند و مشغول صحبت كردن. حالا ما هم خواب بودیم، گاهی اوقات بیدار می‌شدیم، می‌دیدیم هنوز سه ساعت به اذان مانده، اتاق هم تاریك چراغ هم روشن نمی‌كردند كه حالا ما از خواب پا شویم یا مطالبی است كه ما نباید متوجه بشویم. همین‌طور در تاریكی حرف می‌زدند تا اذان صبح، نماز می‌خواندند و بعد هم موقع اذان ما را بیدار می‌كردند به اتّفاق نماز صبح را می‌خواندیم.

 گاهی از اوقات ما از خواب بیدار می‌شدیم در آن اوقاتی كه باید یك چیزی سرمان بشود نه حالا مثلًا پنج دقیقه، می‌دیدیم دارند صحبت می‌كنند یواش نمی‌گذاشتیم پتو هم تكان بخورد، همان‌طور ساكت می‌نشستیم تا ببینیم چه می‌گویند، یك چیزهای می‌فهمیدیم، بعضی از شب‌ها، بعد هم كه قرار بود دیگر دوباره باید خوابمان می‌برد و دیگر هیچی. مسائل و مطالبی را در آن موقع من متوجه شدم و از جمله مسائلی را كه فهمیدیم كه من در اواخر زمان مرحوم آقا شاید سال آخر بوده یا مثلًا چند ماه مانده بود، یك دفعه از بعضی آن مطالبی را كه آن شب شنیده بودم. یك دفعه ایشان فرمودند: تو این مطالب را می‌دانی؟ گفتیم آقا! قرار بود ما بیدار بشویم، این قضیه را ما بدانیم. بعد گفتم: آقا بقیه‌اش چیست؟ گفتند اگر قرار بود بقیه‌اش را بدانید بیدار می‌شدید. این مقدارش مسئله بوده كه بدانید.

 علی‌كل‌حال، آنهایی كه از اسرار است كسی اطلاع ندارد، یعنی قرار نیست كسی بداند، باید هم مكتوم بماند. ولی مطلبی كه هست كه من در این مدتی كه در خدمت رفقا و دوستان بوده‌ام خیلی روی آن تكیه می‌كرده‌ام روی سلوك عقلانی است. روی پایبندی به كلیات بدون توجه به مصادیق و مشخصات خارجیه، بدون توجه به مظاهر، فقط تكیه بر آن معانی كلیه كه دأب و دَیدن مرحوم و الد رضوان اللَه علیه و طریقه مرحوم آخوند ملا حسین‌قلی همدانی بر این كیفیت سلوك عقلانی بوده. حالا دیگران هم بودند، ولیكن این مسئله در مكتب آنها خیلی ملموس هست و خیلی روشن است. این است كه انسان بدون توجه به مظاهر، به آن حقایق پایبند باشد. اینكه بارها اتّفاق افتاده كه ما مثلًا دو ساعت صحبتی می‌كنیم برای رفقا و دوستان این مطالبی كه می‌گوییم چیست؟ این مطالب نصیحت است، نحوه سلوك و سیر عملی و عِلمی است برای انسان، بعد وقتی‌كه تمام می‌شود یك نفر می‌آید می‌گوید آقا یك مطلبی به ما بگویید، یك نصیحتی بكنید! پس ما این دو ساعت چكار می‌كردیم؟ زبانمان خشكید. این مسائل همان است و تفاوتی ندارد. مطلب فرق نمی‌كند، چه به طور خصوصی گفته بشود یا به طور عموم گفته بشود. این مطالب همان‌هایی است كه در كتب نوشته شده است و همان‌هایی است كه خود مرحوم والد می‌فرمودند: اگر كسی به این مطالب عمل بكند برای او فتح باب‌

 خواهد شد. حالا ما یك مطلب را می‌گوییم و افراد ترتیب اثر نمی‌دهند، آن یك مطلب دیگری است. اینكه ترتیب اثر داده نمی‌شود دیگر تقصیر صاحب خانه نیست.

 آن یك مطلب دیگری است كه ما باید از خداوند توفیق بخواهیم كه ما را پایبند كند كه نسبت به این مسائل مطیع باشیم، منقاد باشیم و به این مطالب توجه كنیم و تك‌تك ما خود را مخاطب این مطلب بدانیم، تك‌تك ما خود را فرض كنیم كه الان من با یك یك آن افراد راجع به این قضیه صحبت كردم. الان این رفقا كه در اینجا هستند تعدادشان چقدر است؟ فرض كنند كه من نشسته‌ام و یك ساعت به خصوص وقت اختصاصی قرار داده‌ام برای اینكه با این طرف صحبت كنم، یك ساعت با او، یك ساعت با او، یك ساعت با او، حالا این یك ساعت‌ها همه جمع شده‌اند در این یك ساعت. مطلب عوض نشده، همان است. مسئله هیچ فرقی نكرده. به این مسئله می‌گویند سُلوك عقلانی؛ یعنی انسان به دنبال درك معانی كلیه برود بدون توجه به خصوصیت فردیه و مشخصات خارجیه.

 در مكتب اهل بیت علیهم‌السّلام مسئله، مسئله سُلوك عقلانی است. امام زمان علیه السّلام برای ما همه‌چیز است، ما امام زمان را از دین حذف كنیم دین مساوی است با صفر، هیچ ارزشی ندارد و تبدیل به كاه خواهد شد، كاه هم تازه ارزش دارد، لای دیوار می‌گذارند، ولی هیچ ارزشی ندارد. امام علیه السّلام همه دین است و دین همه امام است، در این مسئله حرفی نیست. اما اگر امام زمان بیاید در این منبر بنشیند و یك مطلب را به ما بگوید و ما چون امام زمان است بپذیریم فایده ندارد، متوجه شدید؟ نه، ما كه این مطلب را از امام زمان می‌پذیریم چون امام زمان در ذهن ما بزرگ است و الّا همان مطلب امام زمان علیه السّلام در فلان كتاب هست. همان مطلب را ممكن است یك نفر دیگر هم بگوید، اگر بدانیم همان است، مشروط بر اینكه یقین داشته باشیم همان است مشروط بر این. امام علیه السّلام اگر بر اساس تثبیت موقیعت خود بخواهد در این دنیا گفتار خود را به ما القاء كند پس چرا غیبت كرد؟ این غیبت برای همین است. غیبت امام علیه السّلام برای این است كه ما این پرده احساس و تصور و تخیل را از ذهن خود بیرون ببریم.

 حقیقت ولایت، یك حقیقت كلی است. آن حقیقت كلی یا در مظاهر مختلفه به صورت افراد مختلفه در زمان‌های مختلف برای انسان تَجلی می‌كند، یا اصلًا تجلی نمی‌كند. ولایت كه سر جایش است، قبل از اینكه پیغمبر بدنیا بیاید مگر ولایت ائمّه نبود؟ حتماً احتیاج بود به اینكه پیغمبر در فلان سال از حضرت آمنه سلام اللَه علیها متولد بشود؟ نه. از زمانی كه خدا خدایی می‌كرد ولایت ائمه علیهم‌السّلام به صورت نزول اسماء كلیه و صفات كلیه الهی در این عالم متمشّی و جاری و ساری بود. اصل ظهور اسم كلی پروردگار مثل علیم، علم، یا اصل كلّی صفات كلی پروردگار مثل خلقت و رأفت و عطوفت و محبت و لطف و اینها، این اصل كلی نزولش به واسطه ولایت است كه آن ولایت اندازه‌دهنده به آن اسماء است و الّا آن اسم كلی چطور می‌تواند در افراد نزول پیدا كند؟ اسم علیم پروردگار اگر بخواهد یك ذره‌اش در نفس ما كه اینجا نشسته‌ایم بیاید وجود ما چنان‌

 متلاشی خواهد شد كه هر ذره‌اش به یك نیم كره سماوی پرتاب خواهد شد، یك مقدار از لطف پروردگار اگر بخواهد بر وجود ما نازل بشود آنچنان ما مضمحل و نابود خواهیم شد. چرا؟ چون وجود لایتناهی نمی‌تواند در وجود محدود تجلی پیدا كند بدون قید و بدون حدّ.

 الان این نیروگاهی كه در اینجا دارد هزار مگابایت، پانصد مگابایت، دو هزار مگابایت برق تولید می‌كند، تمام این شبكه‌هایی كه در بین شهری می‌رود شبكه‌های سیصد هزار ولتی را یك دفعه وصل كنید به این چراغ، چه می‌شود؟ آنچنان منفجر می‌شود كه شما نمی‌دانید كدام ذره‌اش كجا رفت. این سیصد هزار ولت باید بیاید در یك مخازنی بعد در آنجا كسر بشود خازن‌های آنها را هِی كم كنند به شصت هزار ولت به شش هزار ولت، سه هزار ولت، بعد اینجا می‌شود دویست و بیست ولت. اینها دویست و بیست ولت را می‌توانند تحمل كنند، ولی ما همان دویست و بیست ولت را هم نمی‌توانیم تحمل كنیم، دست بزنیم یك دفعه می‌شویم ذغال.

 ما رفته بودیم در یكی از این نیروگاه‌ها بازدید كرده بودیم، داشتیم نگاه می‌كردیم، جلوی اینها پنجره مشبكی بود، بعد آن شخص راهنما می‌گفت اگر شما انگشتتان را از این شبكه به داخل فرو كنید به هیچی هم تماس نگرفته‌ها، همین كه شما انگشتتان را داخل كنید یك دفعه می‌شوید ذغال، نه با سیمی تماس گرفتید. چرا؟ آن فركانس و تشعشعی كه الان دارد از این جریان متصاعد می‌شود را ما نمی‌توانیم تحمل كنیم، ولی همین دویست و بیست ولت را می‌آورند بوسیله ادبتور و خازن‌هایی كم می‌كنند به ده ولت به پنج ولت تبدیل می‌كنند، شما دست می‌زنید طوری نیست. بیست ولت، یك خورده می‌لرزید. طوری نیست.

 آن علم پروردگار اگر بدون خازن و بدون یك معدّلی كه بتواند كیفیت علم را بالانس كند در میان افراد، هر كدام بر طبق نفس و بر طبق موقعیت، در عرض یك ثانیه اگر انسان نمیرد قطعاً دیوانه خواهد شد، بی‌بُروبرگرد دیوانه خواهد شد. برای خیلی‌ها این مسائل اتّفاق افتاده است تازه چیزی نبوده. آن لطف الهی، آن قهر الهی، آن محبت الهی، آن فیض الهی، تمام اینها آن نور و مجلایی كه از ناحیه، پروردگار می‌آید و در قلب انسان، ولی این را هم بدانید: انسان به یك رتبه‌ای می‌رسد و به یك مقامی می‌رسد، این شخصی كه یك ثانیه را نمی‌تواند تحمل بكند و یك لحظه را نمی‌تواند تحمل كند، به جایی می‌رسد كه خدا درباره او می‌فرماید: لایسعنی عرضی و لاسمائی و لكن یسعنی قلب عبدی المؤمن بی؛[[2]](#footnote-2) نه زمین و نه آسمان هیچ‌كدام نمی‌توانند آن تجلی مرا تحمل بكنند ولیكن قلب عبد مؤمن من می‌تواند تجلی من را قبول كند. یعنی قابلیت برای سیصد هزار ولت را پیدا می‌كند، اینكه پنجاه ولت بزنیم پرت می‌شود، صد ولت بزنیم پرت می‌شود. بعد می‌تواند سیصد هزار ولت را پیغمبر اللَهم انی اسئلك بالتجلّی الاعظم‌[[3]](#footnote-3) یادتان نرود رفقا در شب بیست و هفت رجب این دعا را حتماً بخوانید كه بزرگان در خواندن این دعا در آن شب راجع به پیغمبر اكرم بسیار تأكید داشتند. خدایا من تو را قسم می‌دهم به همان تجلی اعظم تجلی‌ای كه دیگر بالاتر از آن نیست؛ یعنی خدا بالاتر از آن تجلی‌

 خلق نكرده، آن عبارت است از نفس پیغمبر. یعنی نفس پیغمبر چه بود كه توانست آن سیصد هزار ولت را تحمل كند! اللَهم انی اسئلك یعنی تو را می‌خوانم، او را وسیله قرار می‌دهم برای اجابت خواست خودم و دعوات خودم، فی هذا للیل المعظم در این شب معظّم، ما را چه كنی، چه كنی، تا آن آخر دعا كه در این زمینه مضامین عالیه‌ای است.

 این نفس ولایت چیست؟ نفس ولایت امام علیه السّلام حكم آن خازن‌ها و معدّل را دارد كه از آن نیروگاه آن برق را می‌گیرد به كارخانه‌ها، به كارگاه‌ها، به منازل، به ادارات، به تمام آن خصوصیات، به باطری‌ها، به آن لامپ یك شمعی، لامپ‌های یك واتی، به تمام آنها دارد می‌رساند، به ذرات دارد یكی یكی می‌رساند، به آن پشه می‌رسد، به آن موجود ریزی كه دارد روی هوا می‌رود می‌رساند، این نفس امام علیه السّلام كار واسطه را دارد.

 پس تا زمانی كه اسماء و صفات كلیه پروردگار در عالم مظاهر جلوه‌گر بود نفس امام زمان علیه السّلام كاربرد داشت و دارد. این امام زمان علیه السّلام می‌گوید بخاطر اینكه من الان امام زمان شدم و یك هیمنه و هیبت و بزرگی و جلال و عظمتی از من در میان شما هست حرف من را گوش ندهید، اگر بخاطر این حرفم را گوش دادی حرفم را گوش نداده‌ای. من امام زمانی هستم كه بود و نبودم برای شما باید یكسان باشد، زندان و غیر زندانم باید برای شما یكسان باشد، نه اینكه موسی بن جعفر تا وقتی‌كه در مدینه بود می‌رفتند می‌گفتند السلام علیك یابن رسول اللَه، همین كه هارون گرفت و در زندان انداخت مردم یادشان برود! این فایده ندارد. دیگر موسی بن جعفر نیست. امام رضا علیه السّلام تا وقتی‌كه در مدینه بود بلند می‌شدند می‌رفتند السلام علیك می‌گفتند، تعظیم می‌كردند، حرف امام رضا را هم گوش می‌دادند، اما همین كه حضرت از مدینه رفت بیرون یك كسی آمد یك خبر آورد كه حضرت این‌طور می‌گوید، حالا ببینیم، باشد، بسیار خب انجام می‌دهیم. این فایده ندارد.

 امام زمانی كه بیاید و با انسان صحبت بكند و در قبال انسان قرار بگیرد و انسان تحت تأثیر احساسات و عواطف و تخیلات و توهمات مطلب او را بپذیرد نه اینكه امام را چون امام است بگیرد و بپذیرد. الان هم در زمان غیبت مگر از امام زمان چیزی كم شده؟ مگر از شخصیت امام علیه السّلام چیزی كم شده؟ مگر حتماً امام زمان باید ظهور كند تا اینكه ما مطالب او را بپذیریم؟ مگر حتماً به انسان باید وقت ملاقات خاص بدهد تا اینكه انسان بپذیرد؟ ما رفتیم امام به ما وقت ملاقات داد به شما نداده؟ خب چی گفت؟ حالا یه چیزی گفته ما برای خودمان، این فایده ندارد این گوش دادن نیست، نتیجه‌ای ندارد.

 این می‌شود تحت هیمنه و شخصیت امام زمان قرار گرفتن، نه اطاعت كردن. گرچه شما از امام قبول می‌كنید، ولی این كم است. گرچه ما می‌پذیریم چون امام گفته و از غیر امام نمی‌پذیریم. درست است. اگر

 كسی غیر از امام به ما مطالبی را بگوید ردّ می‌كنیم قبول نمی‌كنیم و اگر امام زمان علیه السّلام بفرماید، امام رضا علیه‌السّلام بفرماید، امام حسن علیه السّلام بفرماید ما می‌پذیریم چون امام حسن است، ولی باز این كم است بالاتر از این هم هست. آن چیست؟ آن است كه انسان حق را از امام ادراك بكند بدنبالش برود ولو امام هم به او چیزی نگفته باشد، این درست است، این می‌شود سلوك عقلانی. آنچه را انسان از امام بیابد باید بپذیرد، آنچه از امام تراوش كند انسان باید آن را بپذیرد، اصلًا بلكه امام به انسان ملاقات ندهد، بگوید آقا می‌خواهیم بیاییم فقط پنج دقیقه مزاحم بشویم، بنده اصلًا وقت ندارم، نداری كه نداری، چه اشكالی دارد؟ حالا چون به ما وقت نمی‌دهد كم لطف است؟ امام علیه السّلام به ما كم لطف شده كه دیگر به ما وقت نمی‌دهد؟ دیگر تلفن‌ها را برنمی‌دارد؟ حالا امام زمان تلفن كه ندارد، مثل ما گرفتار نیست صبح تا شب زینگ زینگ، نه، الحمدلله، این یكی را قسم می‌خورم كه امام زمان در خانه‌اش تلفن ندارد و از شَرّ این یك قلم جنس راحت است. واقعاً شَرّی است، واقعاً این تلفن هم شده شَر، بدتر از آن، این موبایل‌هایی است كه درآمده، آن دیگر اشرّ است. چیست این موبایل؟ هر كی با خودش راه می‌اندازد، قر قر قر بابا اینها را بگذارید در خانه‌هایتان، چیه این؟ دو دقیقه فكر راحت، آرامش، طمأنینه، سكونت. بابا قبلًا موبایل نبود ما هم راحت برای خودمان می‌گشتیم، قبلًا تلفن نبود. مرحوم آقا وقتی‌كه آن منزل را آمدند ساختند سیم كش آمده بود می‌خواست سیم تلفن را وصل كند ایشان فرمودند اصلًا من سیم تلفن نمی‌خواهم در خانه باشد، البته بعد مجبور شدند و آوردند. در همان موقع من طفل بودم، شش سالم بود یادم است این جمله ایشان را كه من اصلًا نمی‌خواهم در منزلم سیم باشد حالا وصل بشود یا نشود یك مطلب دیگر است، ولی بالاخره زمانه اقتضا می‌كند، ولی دیگر انسان با دست خودش، خودش توی چاه نیندازد.

 حالا راجع به این قضیه هم در ضمن صحبت‌هایمان بعداً مطالبی خواهد آمد، فعلًا پیش درآمدش را گفتم تا خیلی وحشت نكنید، یك زمینه‌ای به شما داده باشم. درست است موبایل یك وسیله خوبی است ولی نه اینكه حتماً همیشه روشن باشد. نه یك مدتی انسان خاموش می‌كند، می‌خواهد استراحت كند، كسی با او ارتباط نداشته باشد، می‌خواهد به وضع خودش برسد، دلیل ندارد كه هر چیزی از آن طرف آمد انسان دوتا هم بگذارد روی آن و خودش را مبتلا كند. نه، اینها برای افرادی است كه دنبال این مسائل نیستند و می‌خواهند زندگی خودشان را به هر نحوی بگذرانند برای آنها درست شده برای ما نیست، ما باید استفاده بهتر را بكنیم.

 مرحوم قاضی می‌فرمودند كه سالك باید از وسایلی كه دنیا در اختیارش می‌گذارد بهترین استفاده را بكند. نه اینكه موبایلش را بگذارد كنار سجاده نماز تا آن كسی را كه زنگ می‌زند بفهمد كیست و ببیند شماره‌اش افتاده یا نیفتاده! این سالك نیست، یا نه اینكه وقتی می‌آیند با آدم حرف می‌زنند، دارند از انسان سؤال و مطالب اعتقادی می‌پرسند، هی یكی یكی از جیبشان صدای دلنگ دولونگ درآید، اینها طریقه و آداب معاشرت نیست. باید انسان از این وسائل به بهترین نحو و به بهترین كیفیت استفاده بكند تا بتواند غالب باشد بر شرایط، نه اینكه مغلوب باشد. مغلوب بودن، از دست دادن فرصت‌هاست، انسان فرصت‌ها را از دست می‌دهد.

 امام زمان علیه السّلام كه یك همچنین خصوصیتی را دارد می‌فرماید به حرف من فقط در وقتی‌كه پیش شما هستم نباید توجه كنید، من غیبت و حضور ندارم، من زندان و در كنار شما بودن ندارم. موسی بن جعفر علیهما السّلام را چهار سال در زندان كردند، آن چهار سال حضرت از امامت افتاد؟ نه، امام بود. بر همه عالم وجود والی و حاكم بود، واسطه فیض پروردگار بود، در غل و زنجیر بود به اندازه سرسوزنی كار ولایی او تا وقتی‌كه در بیرون در كنار زن و بچّه‌اش بود فرق نكرد، سر سوزنی تفاوت نداشت، زیر شكنجه هارون بود ولی به اندازه سر سوزنی فرق نكرد. ما سرمان درد می‌كند دیگر به رفیقمان نمی‌توانیم جواب بدهیم می‌گوییم برو دنبال كارت یك وقت دیگر.

 او ولی است، او امام است، او واسطه فیض پروردگار است، او غل و زنجیر نمی‌فهمد. حضرت سجاد علیه السّلام را از كربلا در غل و زنجیر قرار دادند و بردند به كوفه از زیر دانه‌های زنجیر خون می‌آمد با این وضع، بردند به كوفه، از كوفه بردند در شام و چند روز در شام، تازه آن موقع یزید گفت بیایید این غل و زنجیر را بردارند. در تمام این مدّت امام سجاد علیه السلام، امام بود، صاحب مقام ولایت كلی بود. ما داریم امام را با بقیه یكی مقایسه می‌كنیم! همان موقع تمام عالم وجود از دریچه نفس امام سجاد علیه السّلام داشت ارتزاق می‌شد. همان كسی كه امام سجاد را سوار كرده و دارد می‌برد، همان شمر و اینها، از دریچه نفس امام سجاد ارتزاق می‌شوند و الّا یك نظر كند همه آنها پودراند، عدم‌اند، محواند، نیستی بر همه آنها حاكم است. یزید بر تخت نشسته امام سجاد را در غل و زنجیر می‌بیند خیال می‌كند اسیر است. آن كسی كه چشم حقیقت داشته باشد می‌بیند تو در دست او اسیر هستی بدبخت، نه اینكه او اسیر تو است. آن بر ملائكه، بر جبرائیل، او بر عزرائیل امر و نهی می‌كند كه جان این را بگیر و جان آن را نگیر، آن‌وقت تو خیال می‌كنی در دست تو اسیر است؟ او الان به جبرائیل دارد امر و نهی می‌كند كه افاضه علوم را بر همه عالم بكند آن‌وقت تو خیال می‌كنی در دست او اسیر است؟! آقا! این است.

 پس امام علیه السّلام یك حقیقت و یك ولایتی است كه آن ولایت و آن حقیقت فقط در وقتی‌كه در مرأی و منظر ماست جلوه ندارد. ما او را به این كیفیت می‌بینیم ولی خود ولایت امام علیه السّلام این مسائل را ندارد. پس بنابراین اینكه ما بیاییم و امام علیه السّلام را چون امام است و چون صاحب ولایت است و همچنین خصوصیاتی را در كتاب راجع به او گفته‌اند و وعاظ و منبری‌ها آمدند این مطالب را راجع به امام زمان گفتند، حالا ما بیاییم حرفش را بپذیریم این فایده ندارد. امام علیه السّلام در وجود انسان باید به نحوی باشد كه الان كه ما در اینجا نشسته‌ایم و در زمان غیبت حضرت هست و حضرت به حَسب ظاهر در میان ما نیست، به همان میزان ارزش در قلب ما داشته باشد كه ما بیاییم احساس كنیم حضرت آمده در كنار ما نشسته است، به یكی از این پشتی‌ها هم تكیه داده است، فرق نكند، هیچ تفاوت نكند، به اندازه سر سوزنی تفاوت نكنند. آن موقع تازه ما به سُلوك عقلانی رسیده‌ایم. آن وقت است كه دیگر مرتّباً احتیاج به تذكر نداریم، آن‌وقت است كه دیگر

 احتیاج به این كه حتماً یك كلامی را از یك بزرگی بشنویم نداریم، آن‌وقت است.

 در زمان سابق، ما خودمان می‌رفتیم بعضی چیزها را می‌خواندیم، كارهایی برای خودمان می‌كردیم. مرحوم آقا می‌گفتند حالا این برای شما زود است. ولی ما روی علاقه خودمان علاوه بر آن دروس، یك چیزهای دیگری هم می‌خواندیم و به حساب خودمان مثلا مرحوم آقا نمی‌دانست. سنمان هم حدود بیست و سه، بیست و چهار بود. یك روز مرحوم آقا وارد اتاق ما شدند دیدند كه من دارم راجع به اینها مطالعه می‌كنم. گفتند آقا جان من، این مطالب دیر نمی‌شود فعلًا شما به مطالب اهم بپردازید. من آنجا یك دفعه منفعل شدم و گفتم چشم آقا جان دیگر نمی‌خوانم. ولی همان موقع یك دفعه آقا ایستادند و گفتند این چشمی كه گفتی برای چی گفتی؟ ببینید، من واقعاً چشم گفتم و دیگر نخواندم، تا چند سال بعد هم نخواندم، یك سری مطالعات خاصی بود. گفتند این چشمی كه گفتی برای چه گفتی؟ آیا مطلب مرا فهمیدی و چشم گفتی؟ یا اینكه چون من الان به تو گفتم؟ گفتم نه چون الان شما گفتید. گفتند فایده ندارد. گفتند من می‌خواهم تو به حرف من برسی نه اینكه چون من به تو گفتم. به حرف من برس، اگر به حرف من رسیدی البته من این را می‌گویم ایشان دیگر نگفتند، من دیگر مطلب را گرفتم و بعد رفتم روی آن فكر كردم و رسیدم به مسئله و چند سال ترك كردم چه من باشم در منزل یا نباشم، بیایم به اتاق تو سر زده در را باز كنم، هان ببینم داری چكار می‌كنی یا نه، كه وقتی نیستم در خانه، تو می‌روی به كارت بپردازی، وقتی‌كه آمدم جمع كنی بگذاری داخل كمد.

 وقتی‌كه به حرف باشد این‌جوری می‌شود دیگر. ولی نه، اگر انسان به آن مطلب برسد، به آن حقیقت برسد، دیگر وجود و عدم فرقی ندارد. این مكتب، مكتب اولیای الهی است. می‌گوید به من نگاه نكن كه پدرت هستم، برو دنبال حرف من، برو دنبال مغزای مطلب، به دنبال مفهوم، آن مفهوم را بگیر. من در این دنیا باشم بگویم این كار را بكنید یا وقتی‌كه سر به زمین گذاشتم هر كاری دلتان می‌خواهد بكنید، بالای سر كسی نیست تذكر بدهد. یعنی مطالب آقا فقط مربوط به زمان حیات بود؟ اگر می‌خواستیم چیزی بنویسیم باید مواظب باشیم یك وقت از مشهد امر و نهی نرسد؟ یا نه، الان قضیه سخت‌تر و محكم‌تر است، تفاوتی نمی‌كند. ما باید مطالب را جدّی بگیریم و برای ما افراد فرق نكند.

 در جنگ صفین، یك كسی دستش قطع شد آمد پیش امیرالمومنین، یا علی دستم قطع شده. حضرت دستش را برداشتند و كلماتی و عباراتی را خواندند و دستش وصل شد. گفت یا علی، چه خواندی؟ حضرت فرمودند: حمد خواندم، گفت حمد خواندی؟ فرمود نمی‌خواهی، پس می‌گیرم. طفلی دستش افتاد. مگر حمد چیست؟ آسان می‌گیری؟ بی‌اعتنایی می‌كنی؟ نمی‌خواهی پس می‌گیرم. و بعد هرچه داد زد حضرت فرمود نه دیگر فایده‌ای ندارد برو.

 حمد، حمد است، هیچ فرق نمی‌كند. حالا می‌گویند برو به مریض حمد بخوان، می‌گوید حالا یك چیز دیگری نیست، مثل اینكه حتماً باید یك جار و جمبل و از این چیزهایی كه مارگیرها و از جعبه درمی‌آورند و یك چیزهایی كه كسی نمی‌فهمد از آنها باید باشد، در حالتی كه تأثیر تمام این مطالب به واسطه اسراری است‌

 كه در سوره حمد است، تمام این مطالب. آنچه كه در عالم، لباس عافیت و صحت می‌پوشد به واسطه اسراری است كه در سوره حمد است، كسی خبر ندارند. الحمدلله رب العالمین ... تا آخر، نه این‌جور نیست. آسان نمی‌شود گرفت. باید انسان به آنچه را كه می‌گوید و به آنچه را كه می‌شنود به عنوان یك مفهوم كلی عمل كند، اگر كرد حركت می‌كند و اگر نكرد در همان حیطه می‌ماند. ممكن است حالاتی پیدا بكند، ممكن است بعضی از مسائل برایش روشن بشود، ولی اینها عمقی نیست.

 آن مسائلی كه بعد از فوت مرحوم آقا اتّفاق افتاد تمام اینها به خاطر این بود كه افراد مطالب را از مرحوم آقا به خاطر شخصیت مرحوم آقا می‌گرفتند! به خاطر این موقعیت و جلال و عظمت و این وضعیت و این جبروت می‌گرفتند. او هم وقتی می‌رود همه اینها را با خودش می‌برد، همه می‌رود در قبر، چه چیز می‌ماند برای این شخص؟ هیچ، وقتی‌كه هیچ، آن موقع وقتی كه باد می‌آید انسان را به هر طرف متمایل می‌كند.

 ولی آن كسانی كه به مسئله رسیده بودند، به آن مطالب رسیده بودند، به كیفیت مكتب ایشان وارد شده بودند، آن مطالب را به عمقش دریافته بودند. همان‌طوری كه من در آن جلسه سوم بعد از فوت ایشان عرض كردم گفتم: رفقا، مرحوم پدر ما و استاد شما از دنیا رفته، خدا كه از دنیا نرفته، چرا این‌قدر گریه می‌كنید؟ مرحوم پدر ما در قبر رفته، خدا كه در قبر نرفته. این مال همین مسئله بود. من می‌خواستم به آنها این نكته را بگویم كه آنچه را كه پدر ما می‌گفت به خاطر شخصیت ظاهری‌اش نبود كه ما می‌پذیرفتیم، به خاطر حقانیت مطالب او بود كه ما می‌پذیرفتیم. همان حقانیت الان هم است، تغییری نكرده. یك جسمی بوده حركت می‌كرده الان آن جسم بی‌جان شده گفته‌اند باید آن جسم را در زیر زمین بگذاریم، می‌گذاریم.

 اگر مكلف نبودیم بر اینكه دفن كنیم خب همین‌طور به یك قسمی مومیایی می‌كردیم و كنار می‌گذاشتیم و می‌ماند، هر روز هم نگاه می‌كردیم و تعظیم می‌كردیم. آن كسی كه می‌آید عكس مرحوم آقا را روی دیوارش می‌گذارد، هر روز صبح می‌آید پای ایشان را می‌بوسد و عصای ایشان را می‌بوسد بعد در مطالبش در این طرف و آن طرف برخلاف آنچه كه ایشان گفته‌اند انجام می‌دهد و مطالبی را می‌گوید كه ایشان صددرصد بدنش از این تعابیرها در آن عالم به لرزه درمی‌آید، آن كسی است كه در تمام مدت عمر شخصیت‌پرستی كرده، نه مطلب‌پرستی، نه حقیقت‌پرستی، نه واقع‌پرستی.

 وقتی‌كه ایشان می‌گویند گفتن این تعبیر برای بعضی از افراد حرام است و اشكال دارد، آن‌وقت ما بلند می‌شویم همین‌طور می‌گوییم! وقتی‌كه ایشان می‌گوید این عمل را انجام دادن خلاف است، آن‌وقت ما می‌آییم انجام می‌دهیم! وقتی‌كه ایشان می‌گوید یك همچنین جملاتی را بكار بردن یك همچنین مسائلی را گفتن اشكال دارد، این فقط مربوط به زمان حیات خود ایشان هست؟! پس وقتی‌كه ایشان دفن شدند باید وصیت می‌كردند كتاب‌های من را هم با من دفن كنید، چون ما این كتاب‌ها را نوشتیم تا زمانی كه خودمان هستیم. وقتی ما رفتیم یك قلم بطلان و قرمز بر تمام مطالب معاد شناسی، امام شناسی، اللَه شناسی ... باید بر همه آنها

 كشیده بشود و همه آنها باید دفن بشود!

 كلام ایشان این است كه وقتی من دفن می‌شوم تازه اول این است كه كتاب‌های ما زنده بشود، من رفتم زیر خاك ولی مطلب من با من زیر خاك نیامده، آن مطلب سر جای خودش محفوظ است. ما به این مطلب دقت نمی‌كنیم، كم دقت می‌كنیم، به آن توجه نداریم.

 این نكته باید در میان ما یك قدری تقویت بشود، به این مسئله باید رفقا بیشتر توجه كنیم كه سلوكی كه امام صادق علیه السّلام می‌فرماید و به «عنوان» این مطالب را تذكر می‌دهد دیگر جایی برای اوصنی نیست. حالا یابن رسول اللَه یك چیز اضافه و خصوصی بفرمایید برای ما! نه، آنچه را كه امام فرموده تمام است. گرچه مطالبی را كه بعد حضرت ذكر می‌كنند، مطالب اساسی است و خواسته‌اند توضیح بیشتری بدهند و الّا همین مطالبی كه در آنجا گفتند وَ اهرُب مِنَ الفُتیا هَرَبَكَ مِنَ الاسَد؛ از فتوی دادن بپرهیز همان‌طور كه از شیر فرار می‌كنی. آیا این در مطالب گذشته حضرت نبوده؟ یكی از مصادیق آن مطالب كلی نبوده؟ غذا را به نحوی بخور كه هنوز سیر نشده‌ای؛ یعنی بر تو سنگینی نكند. آیا در آن مطالب نبوده؟ آیا این مسائل در توضیحاتی كه می‌دادیم نبوده؟ با مردم آنچنان معاشرت كن كه كسی اگر به تو یك دشنام داد تو پاسخ خودش را به دشنام مده، به او بگو كه اگر این مطلب را كه گفتی در مورد من درست باشد از خدا بخواه كه از من بگذرد، اگر غلط باشد من از خدا می‌خواهم كه از تو بگذرد. آیا این مسائل نبوده؟ بوده، منتها حضرت دیگر توضیح بیشتری دادند و خصوصیات بیشتری را بیان كردند. و الّا اگر این جناب «عنوان» به آن مرتبه‌ای رسیده بود كه می‌توانست در قلب خودش این معانی را بیشتر حفظ كند احتیاج به اوصنی مُجدّد به امام صادق نبود. ولی خدا پدرش را بیامرزد، این مطالب را گفت تا ما بیشتر به آن مطالب امام علیه السّلام رسیدیم. حالا هم ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد رفقا خواهند دید كه در این مسائلی كه امام علیه السّلام می‌فرمایند چه اسرار و رموزی نهفته است و چه مسایلی هست.

 این مطلبی بود كه خواستم در ابتدای ورود در كلمات بعدی امام صادق علیه السّلام به عنوان مقدمه خدمت رفقا عرض كرده باشم، ان‌شاءاللَه تتمه مطالب برای جلسه آینده.

 نكته‌ای كه الان در اینجا قابل توجه است، نسبت به ماه رجب هر سال ما یك مطالبی را خدمت رفقا عرض می‌كردیم، در جلسه قبل هم مطالبی عرض شد. بعد یك‌دفعه به نظرم رسید من آنچه را كه بایدوشاید در مورد خصوصیات این ماه‌ها نگفتم و دقتی كه باید نسبت به این مسئله داشته باشیم.

 مرحوم آقا هر سال قبل از ورود در ماه رجب برای رفقایشان مطالبی را می‌فرمودند و این مسئله تا اواخر حیات ایشان هم باقی بود حتی در وقتی‌كه در مشهد هم مشرف شده بودند مسائلی را تذكر می‌دادند و مسائل خیلی مهم و اساسی كه آن استفاده‌ای را كه بایدوشاید افراد در این مدت نُه ماه كه از بعد ماه رمضان شروع می‌شود و در مراقبات خودشان هستند، در حالت توجه خودشان هستند، در این سه ماه آن مسائل نُه ماه به بار بنشیند و خصوصیات خودش را ظاهر كند و آثار خودش را ظاهر كند. در واقع می‌توانیم بگوییم كه این سه‌

 اشهر مبارك رجب و شعبان و رمضان، این ماه‌های تثبیت مراقبات نه ماه گذشته است. لذا در این مسئله خیلی توجه می‌كردند و عبارت ایشان و بزرگان این بود كه این سه ماه منت الهی است برای سالكان راه خدا كه قرار داده، یعنی یكی از منت‌های عظیم پروردگار، منّت عظیم برای سلاك و مریدین طریق الی اللَه این است كه خدای متعال در این سه ماه عنایت خاصی را نسبت به بندگان دارد.

 لذا خود رفقا هم این مسئله را متوجه می‌شوند كه وقتی ماه رجب می‌آید می‌فهمند كه حال و هوا تغییر می‌كند، اصلًا وضع تغییر كرده و خصوصیات تغییر كرده. البته الحمدلله به نظر می‌رسد این مسئله یك جنبه عمومی هم پیدا كرده یعنی افراد، خود مردم هم به طور وسیع مخصوصاً در ایران به این قضیه خیلی توجه دارند و همان حال و هوای آنها هم در فضا خیلی مؤثر است، همین اجتماعاتی كه می‌شود، همین اعتكاف‌های كه الان انجام می‌شود، همین روزه‌هایی كه در این ماه گرفته می‌شود، اینها مسائل عادی نیست، این تأثیر معنوی خودش را در آن فضای كلی می‌گذارد، در این قضیه هیچ شكی نیست. الحمدلله این یكی از نعمت‌هایی است كه خداوند نصیب ما كرده كه مردم به‌طور كلی همه ما متوجه این مطالب تا حدودی شده‌ایم و به دنبال دست یافتن به این فرصت‌ها قرار گرفتیم.

 راجع به خصوصیات ماه رجب خیلی بزرگان تأكید بسیار زیادی داشتند و حتی همان‌طوری كه خدمت رفقا عرض شد، ماه رجب را بر ماه‌های شعبان و حتی رمضان از بعضی از جهات ترجیح دادند و سفارش بزرگان بر این بوده كه روزانه به طور معمول این ادعیه ماه رجب خوانده شود. البته بهتر است كه انسان با تأمل بخواند اگر مفاتیح و دعاهایی كه ترجمه‌دار باشد برای افرادی كه نسبت به زبان عربی یك قدری كمتر انس و مؤالفت دارند بهتر است و بهتر است كه با طمأنینه باشد، به آن مطالبی كه در این ادعیه است انسان توجّه كند. البته زیاد خواندن و اینكه انسان بدنبال این باشد كه زیاد بخواند خیلی چندان تأثیری ندارد با تأمل باشد. یك دعا با تأمل باشد بهتر است از اینكه انسان چندتا پشت سر هم و تند بخواند. از زیاد خواندن كسی به جایی نمی‌رسد.

 همین‌طور نسبت به لیلة الرغائب كه اولین شب جمعه ماه مبارك رجب است خیلی تأكید شده و آنچه كه من استفاده می‌كردم از كلمات بزرگان در یك همچنین شبی این بود كه كسی كه اعمال یك همچنین شبی را از دست بدهد آن سال را باخته است، این‌قدر روی اعمال شب رغائب تأكید شده. و توضیح هم نمی‌دهیم اینها در مفاتیح هست. بهتر است روز پنج شنبه انسان روزه بگیرد تا اینكه آمادگی پیدا بكند برای این اعمال.

 روزه در ماه رجب هرچه انسان بیشتر بگیرد بهتر است و همین‌طور در ماه شعبان، این روزه انسان را آماده می‌كند. زیارت قبور معصومین علیهم السّلام یا امامزادگان یا بزرگان، اگر كسی در شهری است كه امامزاده‌ای موجّه ندارد به زیارت بزرگان در هر شهری برود بسیار خوب است. كسانی كه در طهران هستند حداقل هفته‌ای یك بار زیارت حضرت عبدالعظیم را نباید از دست بدهند و بدانند حضرت عبدالعظیم را در

 سابق بزرگان به نور طهران تعریف می‌كردند و در روایت امام هادی علیه السّلام است كه فرمودند: مَن زار عبدالعظیم بری كمن زارالحسین بكربلا[[4]](#footnote-4) دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان. كسی كه حضرت عبدالعظیم را زیارت كند و دستش به حضرت سیدالشّهدا نمی‌رسد، مانند این است كه امام حسین را زیارت كرده. اتّفاقاً این مسئله عجیب است، بعضی از اهل باطن برای من نقل كرده‌اند كه ما در زیارت حضرت عبدالعظیم آن حالتی را كه در زیارت سیدالشّهدا است را مشاهده می‌كردیم، خیلی عجیب است.

 ممكن است كه در حضرت معصومه این خصوصیت نباشد با آن جلالت كه شاید از حضرت عبدالعظیم هم بالاتر باشد ما كه در مقام آنها نیستیم، ولی حالا چه خصوصیتی راجع به حضرت عبدالعظیم است نمی‌دانم. حالا حضرت معصومه جای خود را دارد شاید ایشان آن‌قدر به عظمت و مقام رسیده‌اند كه خودشان برای خودشان جای خود را دارند. ولی راجع به كسانی كه در طهران هستند و اینها نزدیك هستند و راهی نیست مثلًا دو فرسخ، حداقل هفته‌ای یك بار را رفقا فراموش نكنند و این زیارت بزرگان یك آثاری را در انسان مِن حیث لایشعر بوجود می‌آورد كه انسان را برای ادامه مسیر امداد می‌كند. باطری انسان را شارژ می‌كند، نفس انسان را نسبت به آن مسیر حركت می‌دهد، آن حركت انسان را نسبت به راهی كه دارد تقویت می‌كند، تسریع می‌كند، موانع را برمی‌دارد، كسالت و سردی را از وجود انسان كنار می‌زند، شوق و رغبت را به واسطه افاضه نفوس این مشاهد مشرفه در انسان زیاد می‌كند، وقتی‌كه آن شوق زیاد بشود طبعاً تعلقات دیگر بیرون خواهد رفت، یا كسانی كه در قم هستند زیارت حضرت معصومه و قبور بزرگان، یا در مشهد زیارت امام رضا علیه‌السّلام.

 در آن زمان من یادم هست كه مرحوم آقا هر روز یا روزی یك مرتبه به زیارت حضرت مشرف می‌شدند با آن وضعیتشان و با آن كسالتی كه داشتند كه ناراحتی‌های دیسك و كمر این چیزها بود. پیاده هم می‌رفتند ایشان با ماشین نمی‌رفتند و می‌فرمودند زیارت امام رضا را نباید انسان با ماشین برود، با پای پیاده انسان باید حركت كند، این اهانت است كه انسان وقتی می‌خواهد به زیارت حضرت مشرف بشود سوار ماشین شود كنار حرم هم پیاده بشود. حالا یك وقتی مسیر خیلی بعید است انسان خوب است بیاید تا نزدیك‌های حرم با یك مقداری فاصله از ماشین پیاده بشود و بقیه را پیاده بیاید. اینها همه آداب است، رعایت این مسائل همه ادبی است كه انسان نسبت به این ساحت مقدسه اعمال می‌كند و طبعاً فایده‌اش هم بیشتر است.

 راجع به زیارت امام رضا علیه السّلام مرحوم آقا می‌فرمودند اگر كسی از آن طرف نیمكره ارض به زیارت امام علیه السّلام بر روی یخ سینه‌خیز بیاید كاری انجام نداده. اینها شوخی نمی‌كردند، اینها یك حقایقی بود كه شوخی نمی‌كردند، در كتاب‌هایشان هم نوشته‌اند، زیارت حضرت در ماه رجب كه چه خصوصیاتی دارد. ما اتّفاقاً راجع به ائمّه نداریم آنچه را كه راجع به امام رضا علیه السّلام هست، این تعبیر را من ندیدم‌

 راجع به غیر از امام رضا علیه السّلام كه ثواب هزار حج و هزار عمره.

 وقتی‌كه عایشه از پیغمبر سؤال می‌كند، حضرت می‌فرماید ثواب یك حج و یك عمره مقبوله تازه، عمره مقبوله حتما یعنی عمره‌ای كه آنها می‌روند حج و عمره‌های ما كه مشخص است. بعد خیلی تعجب می‌كند، می‌گوید یك حج و یك عمره؟! عایشه است فهمش هم همین‌قدر است! حضرت می‌فرماید ده‌تا، بعد می‌گویند صدتا، بعد می‌گوید هزارتا، بعد آن می‌گوید هرچه ما بگوییم، پیامبر می‌گوید یك میلیون. بعد حضرت می‌فرماید این‌قدر ثواب دارد كه نه ملائكه می‌توانند به حساب بیاورند، نه جن و انس. البته مراتب معرفت در این قضیه دخالت دارد.

 رفقا راجع به این قضیه خیلی رعایت داشته باشند و یا اگر كسی در شهرستانی است كه حتی امامزاده ندارد بزرگی در آنجا دفن است انسان برود به زیارت آنها. بهتر است در بین‌الطلوعین، در صبح پنج شنبه باشد كه آن فایده‌اش بیشتر است و انسان همان مطالبی را كه خود ایشان در كتابشان راجع به كیفیت زیارت اهل قبور گفتند آنها را رعایت كند. روزه گرفتن خیلی خوب است.

 انسان كمتر صحبت كند، این صحبت كردن آثار عبادت و توجه انسان را از بین خواهد برد. ولو اینكه انسان حرف‌های عادی هم بزند از بین می‌برد. انسان در این سه ماه كمتر صحبت كند تا ضرورت پیدا نكرد. حالا نمی‌گوییم مثل مربای آلو كه اصلًا نشود نگاهش كرد و همیشه اخمش را در هم بكند، نه، بخندد. ما قائل به اخم و تخم و اینها نیستیم. ولكن هی نشستن و حرف زدن و هی از این طرف و آن طرف نفت گران شد، بنزین ارزان شد. اینها حرف‌هایی است كه ما باید بگذاریم برای افراد دیگر، به قول مرحوم آقا خدا هر كسی را برای یك كاری خلق كرده، آن كاری كه دیگران متصدی‌اش هستند و به خوبی هم از عهده برمی‌آیند ما دخالت نكنیم. كار را به آنها بسپریم كه خود آنها با تمام توان به این مطالب بپردازند. ما هم بیاییم سر كارخودمان و مشاغل و بیچارگی‌هایی كه خودمان داریم.

 به بیچارگی‌هایمان برسیم، به دردهای بی‌درمانمان برسیم، به آن چیزهایی كه جای دیگر درمان نمی‌شود برسیم. برای مطالبی كه همه جا نقل می‌شود خدا افرادی را خلق كرده و آنها هم به آن مطالب می‌پردازند و رفع نگرانی از ما هم می‌كنند.

 كمتر صحبت كنیم، فكرمان را بیشتر به این طرف و آن طرف نبریم، قضایا و مسائل روزمره را در ذهن خودمان راه ندهیم، نفس خودمان را به دنبال مسائل و حوادثی كه این طرف دنیا و آن طرف دنیا اتّفاق می‌افتد نبریم، هی این مطالب و اخباری كه آنجا زلزله شد و آنجا آسمان آمد و آنجا صاعقه شد، آنجا بارقه شد. اینها برای ما دردی را دوا نمی‌كند كه هیچ، باعث توقف ما هم خواهد شد و ما بدانیم كه از پرداختن به این مسائل مشكل و گره‌ای را حل نمی‌كنیم. پس بهتر این است كه به مطالب خود بپردازیم، ذهنیت خود را نسبت به برادران ایمانی تصحیح كنیم، نسبت به افراد تصحیح كنیم، اگر مطلبی هست برویم و مطلب را توضیح بدهیم،

 حلالیت بطلبیم. اگر یك مسئله‌ای در بین افراد هست درصدد رفع آن بربیاییم. در مسئله صله رحم چقدر توضیح داده شده كه انسان به خصوص در این سه ماه باید به ارحام سر بزند و باید نسبت به رفع حوائج آنها قیام كند و باید باعث خشنودی دل مؤمن بشود كه اینها همه باهم دست به دست هم می‌دهند و انسان را در رسیدن به مطلوب نگه می‌دارند.

 علی‌كل‌حال آخرین جمله اینكه مهم‌ترین چیزی كه برای انسان در این سه ماه توصیه شده است عبارت از این است كه انسان ذهن خود را از خطورات و از مسائل پاك كند، نگذارد هر چیزی به ذهنش بیاید یا هی خطور بیاید، یا اگر خطوری می‌آید نگذارد آنجا لانه كند و بایستد، زود از ذهن خودش دفع كند و آنها را رد كند تا اینكه نفس او بتواند قابلیت برای انواری را كه از عالم ملكوت می‌آید، كه با وجود خطورات و ذهنیات دیگر جایی برای آنها نیست ذهن خود را آماده كند.

 امیدواریم كه خداوند توفیق ادراك هرچه بهتر و بیشتر فیوضات خودش را به‌طور عامه و به‌طور خاصه در این سه ماه قسمت همه ما بگرداند، ما را مشمول عنایت خاصه صاحب مقام ولایت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. روح مجرد، ص ٥٨٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. عوالى اللئالى، ج ٤ ص ٧ [↑](#footnote-ref-2)
3. بلدالامين، شيخ كفعمى ص ١٨٢ [↑](#footnote-ref-3)
4. لئالى الأخبار، ج ٣، ص ١٦٠: و فيه عنه الرضا عليه السّلام أيضاً قال: من زار عبد العظيم الحسنى بالرّى كمن كان زار اباعبدالله عليه السّلام بكربلاء. [↑](#footnote-ref-4)